

خداوند بر همه چیز قهار است

بر سر دوراهی جبر و اختیار !

❁ يك شخص در قیافه‌های مختلف

❁ ایده آلیست‌ها در عمل رئالیست هستند

❁ وجبری مسلک‌ها هم در عمل اختیاری !

❁ نزدیکترین راه حل این مسأله

❁ يك سخن کوتاه و پرمعنی از پیشوای آزادگان

در شماره گذشته راجع باین مسأله قدیمی و پر غوغا که آیا ما در اراده خود «آزاد» هستیم

یا نه ، تا اندازه‌ای صحبت شد .

البته اعتراف میکنیم که استدلالات پیچیده فلسفی را از طرفین نمیتوان در اینجا عنوان کرد و شاید هم از آن راهها ؛ حل این مسأله آنقدر آسان نباشد ؛ بهتر اینست که ما اینگونه مسائل را که مربوط بوجدانیات ماست از طریق «فطرت» که هم نزدیکتر و هم ساده‌تر و هم مطمئن‌تر است حل کنیم :

مگر تمام دعوای این مسأله در پیرامون وضع «اراده» مانیت ، این اراده قبل از هر چیز مربوط بوجدان و جزا و اعمال درونی ماست ، پس چه بهتر که قاضی این دعوا را همان «فطرت» و وجدان قرار دهیم ؛ وجدانی که اگر همه چیز بر او مخفی بماند وضع درونی وجود ما ، آنهم درباره موضوعی مانند اراده که شب و روز با آن سروکار دارد مخفی نخواهد ماند .

ممکن است کسانی باشند که باین آسانی بقضوت فطرت و وجدان تن در دهند و یا پاره‌ای از استدلال‌های گمراه‌کننده فلسفی که احیاناً ظاهر فریبنده‌ای دارد آنها را از تسلیم شدن در برابر قضوت وجدان و فطرت در این مسأله بازدارد .

اما ما سعی میکنیم تشریفات قضوت فطرت و وجدان و مقدمات این محاکمه تاریخی را طوری ترتیب دهیم که اینگونه افراد هم ناچار شوند در مقابل حکم فطرت سر فرود آورند . در شماره گذشته صحنه‌ای از چگونگی قضوت فطرت و وجدان را درباره صحت نظریه «آزادی اراده» و محکومیت عقیده «جبر» مجسم ساختیم ، اکنون بتمشای صحنه دیگری

می پردازیم :

یک شخص در قیافه های مختلف!

بسیاری هستند که هنگام «بحث و مطالعه» يك طرز قیافه بخود میگیرند و هنگام «عمل، طرز دیگر، در موقع بحث علمی ممکن است موضوعی را بکلی انکار کنند؛ حتی هزار و يك دلیل هم برای اثبات مدعای خود بیاورند؛ اما موقع عمل بکلی آن دلایل دندان شکن و آن بحثهای پر آب و تاب را فراموش کرده؛ و چنان عمل میکنند که گویا از صدها سال پیش بچنین موضوعی ایمان راسخ و قطعی داشته اند.

* * *

برای مثال بدنیت «ایده آلیستها» را در نظر بگیریم؛ لابد میدانید این دسته از فلاسفه (اگر بتوانیم نام آنها را فیلسوف بگذاریم!) يك قلم سرخ روی سرتاسر «عالم ماده» کشیده و همه را مخلوق ذهن ما میدانند؛

پیروان مکتب «ایده آلیسم» اگر تعجب نکنید صاف و پوست کنده میگویند زمین و آسمان و این همه کشور های پهناور جهان؛ کوهها و دشتها و دریاها، کهکشانها و ستارگان، جانوران و گیاهان، و تمام اعضاء پیکر ما همه و همه تصویری هستند که از مغز ما عبور میکنند و مطلقاً وجود خارجی ندارند؛ عیناً مانند مناظری که در عالم خواب پیش چشم ما مجسم میشود که با در خارج موجود نیست، اینهم یک نوع خواب و رؤیاست؛ اما نه آنقدر آشفته و پریشان! و این ترتیب این گفتگوهای ما و شما؛ و این صفحات مجله و سطور آن نیز وجود خارجی ندارد و تصویری بیش نیست، روی این حساب لابد آنچه راهم فعلاً «خواب و خیال» مینامیم باید خواب و خیال مضاعفی باشد!

در اینجا کار با استدلالهای ایده آلیستها و نقاط ضعف و اشتباه آن نداریم (۱) مطلبی را که میخواهیم در اینجا خاطر نشان سازیم اینست که: آنچه ایده آلیستها را انکار وجود خارجی «ماده» و مادیات میگویند فقط هنگام بحث و گفتگوهای با اصطلاح فلسفی است، اما هنگام عمل؛ و در برخورد های خارجی روزانه خود کوچکترین تفاوتی با «رئالیستها» که با واقعیت های مادی در خارج از ذهن معتقد هستند، ندارند.

بعبارت ساده تر ایده آلیستها، موقعی که از مدرسه و اطاق مطالعه بیرون میآیند و وارد اجتماع میشوند تمام آنچه را، درباره انکار وجود ماده در خارج؛ گفته یا اندیشیده اند فراموش میکنند گویا همه را در همان مدرسه با اطاق مطالعه مدفون ساخته اند.

هنگامیکه يك فیلسوف رئالیست با اتفاق يك ایده آلیست پس از جر و بحث درباره وجود خارجی ماده وارد خیابان میشوند بمحض اینکه صدای بوق اتوموبیلی کنار دست آنها بلند شد

(۱) برای کسب اطلاع بیشتر میتوانید بکتاب «فیلسوف نماها» مراجعه کنید.

هر دو عقب می‌پرند ، مبادا اتوموبیل آنها رازیر بگیرد ، یعنی هر دو عملاً وجود خارجی اتوموبیل و چرخهای سنگین آن ، جاذبه زمین ، عدم مقاومت بدن در برابر فشار حاصل از آنها و آسیب و درد و ناراحتی حاصل از آن و صدای گوش خراش بوق را قبول دارند ؛ بدلیل اینکه هر دو روی آن حساب و عمل میکنند !

وقتی میخواهند با قطار مسافرت کنند هر دو سعی میکنند به موقع از پله‌های قطار بالا بروند ، در ایستگاههای وسط راه گوششان بسوت قطار است ؛ مبادا جا بمانند ؛ هر دو هنگام بلند شدن و نشستن هواپیما کمربند های مخصوص را محکم می‌بندند ، مبادا بر اثر تکان شدید هواپیما سر آنها بصندلی خورده و بشکند ؛ و بالاخره هر دو برای ادامه زندگی دنبال کسب و کار و تجارت یا شغل دیگری میروند ؛ و عملاً بوجود تمام این موجودات مادی خارجی ایمان راسخ دارند و حساب یک شاهی درآمد و خرج خود را هم میکنند ؛ ، اگر راستی همه چیز را خیال و خواب و تصور و پندار میدانند خواب و خیال که اینهمه دعا و او حساب ندارد !

اینست که می‌گوئیم : ایده آلیست‌ها هنگام عمل ، بدون استثناء ، رئالیست هستند !

* * *

و جبریه‌ها هم هنگام عمل همه‌اختیاری !

در بحث جبر و اختیار نیز عیناً همینطور است ؛ یعنی طرفداران جبر و اختیار در موقع عمل ، هنگامی که وارد اجتماع و کارهای روزانه میشوند همه بدون استثناء طرفدار اصل «آزادی اراده» هستند ؛ بعنوان نمونه مثالهای زیر را بررسی فرمائید :

۱ - هر دو هنگامیکه دستوری بنویسند خود می‌دهند اگر در انجام آن دستور کوتاهی کند ناراحت و عصبانی میشوند ، اورا مؤاخذه و ملامت میکنند ، گاهی داد میکشند ، فریاد می‌زنند و از اینکه خدمتکار آنها وظیفه خود را انجام نداده است بسیار نگرانند .

در حالی که اگر ما اصل «آزادی اراده» را انکار کنیم ، این نوکر بیچاره تقصیری ندارد اعصاب او هم درست مانند چرخهای ماشین ؛ یک سلسله حرکات جبری مربوط به رشته عوامل داخلی و خارجی که همه از اختیار او بیرون است ، دارد ، اصلاً و اختیار مفهومی ندارد آیا هیچ آدم عاقل چاقو را ملامت میکند که چرامی برد و سوزن را که چراسوراخ میکند ، آیا این موضوع عصبانیت و جوش و خروش دارد ؟

۲ - هرگاه کسی نسبت بآنها توهین یا جنایتی کند ، هر دو (طرفدار جبر و طرفدار اختیار) بدادگاه شکایت می‌کنند و تقاضای مجازات مجرم را مینمایند . میان جنایت عمدی و سهو در تمام دادگاههای جهان فرقی می‌گذارند ؛ در صورتیکه اگر اصل آزادی اراده را ندیده بگیریم

تمام این کار ها غلط و بیمورد خواهد بود ؛ و هیچگونه فرقی مثلاً میان «اسوالد» (بنا بر اینکه او را قاتل «کندی» رئیس جمهور پیشین امریکا فرض کنیم) و تفنگک دوربین دار او نخواهد بود ! .

آیا هیچکس اجازه می دهد تفنگ را محاکمه یا مجازات کنند ؟ .

خواهید گفت این دو با هم فرقی دارند ، یکی عقل دارد و میفهمد ، دیگری هیچ نمیفهمد میگوئیم : وقتی انسان در اراده خود آزاد نباشد عقل داشتن او چه فایده دارد ؟ ما با عقل خود بسیار چیزها را درک میکنیم ؛ وقتی نمیتوانیم انجام دهیم چه فایده ؟ .

۳ - اگر یکی از پیروان مکتب «جبر» فرضاً رئیس دادگاهی باشد هنگامی که از متهم سؤال میکند چرا بفلان کار خلاف قانون دست زدی ؟ او در جواب بگوید : چرا ندارد ، یک سلسله عوامل داخلی و خارجی در وجود من بی اختیار چنین عکس العملی را ایجاد کرده ! آیا او باین توضیح متهم قانع میشود ؟ .

۴ - و اگر شهرداری در نظافت کوچه یا خیابانی که یک نفر جبری مسلک در آن ساکن است کوتاهی کند و اهالی کوچه یا خیابان باین عمل اعتراض کنند آیا آن آقای جبری هم با دیگران همصدا نمیشود و باین عذر که شهردار در تقصیر خود بی اختیار است قناعت میکند ؟ .

۵ - هر گاه شاگردی وظیفه خود را خوب انجام دهد معلم از او تقدیر میکند و اگر بد انجام دهد او را ملامت و سرزنش می نماید ، و هیچگونه فرقی میان معلم «جبری» و «اختیاری» در این زمینه نیست ، با اینکه اگر معتقد ب «جبر» باشیم هیچ فرقی میان نیکو کار و بد کار نمی باشد هر دو در کار خود بی اختیارند ، و اگر نیک هستند یا بد چمن آرائی هست ، که از آن دست که آنها را میبرد میرویند ؛ (و اگر کسی بگوید این تشویق یا سرزنش برای اینست که یک اثر غیر اختیاری برای آینده در آنها بگذارد ، میگوئیم این تشویق و سرزنش حتی اگر آینده هم در پیش نباشد صحیح است) .

خلاصه هنگام عمل هیچگونه فرقی از نظر طرز کار و طرز تفکر عملی ، میان طرفداران «آزادی اراده» و «عدم آزادی اراده» نیست هر دو یکسان فکر میکنند و هر دو یکسان عمل مینمایند هر دو اصل آزادی اراده را «عملاً» یکسان پذیرفته اند و آنچه را هنگام بحث و گفتگوهای فلسفی در میان آنها در موضوع جبر رد و بدل شده فراموش کرده اند .

این همان شعاع «فطرت» است که هنگام عمل تجلی میکند ، یعنی فطرت و وجدان ما که از درون وجود و از کیفیت اراده ما آگاهی کامل دارد قضاوت قطعی و نهائی خود را کرده و اصل «آزادی اراده» را بدون توجه بگفتگوهای که در این بحث شده اعلام میدارد .

یک سخن کوتاه و پرمعنی از پیشوای آزادگان !

علی علیه السلام هنگامیکه میخواست در پیرامون مسأله جبر و اختیار سخن بگوید اشاره بهمین راه «فطرت» که نزدیکترین راهها برای حل این مسأله است مینماید، آنجا که پیرمردی از یاران او هنگامیکه از جنک «صفین» باز میگشت در محضر او سخنی گفت که بوی «جبر» میداد حضرتش فرمود :

پیرمرد! آرام باش، ماهر گز در کارهای خود مجبور نیستیم ؛ لو كان كذلك لبطل الثواب والعقاب ؛ والوعد والوعيد ؛ والامر والنهي ؛ ولم تأت لائمة من الله لمذنب ولا محمدة لمحسن ؛ ولم يكن المحسن اولى بالمدح من المسيء ؛ ولا المسيء اولى بالذم من المحسن ؛ ؛ یعنی اگر ما آزادی اراده نداشته باشیم ثواب و عقاب (اجر نیکوکار و کیفر بدکار) بکلی از میان میرود ؛ و وعده و وعید (نسبت بسر نوشت نیکوکاران و بدکاران) و امر و نهی موضوعی نخواهد داشت نباید خداوند بدکاران را ملامت کند (چه آنکه خودش چنین آفریده) ؛ و نه نیکوکاران را مدح و تعریف نماید، اساساً نیکوکار شایسته تر برای تقدیر از بدکار نیست و نه بدکار شایسته تر از نیکوکار بمذمت ! ...

دزد چپری مسلک و باغبان باهوش !

در داستانهای گذشتگان داستان جالبی دیده میشود که گویا برای مجسم ساختن وقضارت وجدان و فطرت، در مورد این مسأله پرغوغا طرح ! شده و ذکر آن خالی از فایده نیست :

میکوبند : روزی باغبانی وارد باغ خودش دید شخص ناشناسی حمله بمیوه های درختان کرده و همه چون گرگی که بگله گوسفند بی شبانی بزند مشغول چیدن میوه ها است ! صاحب باغ عصبانی شد و فریاد زد و گفت : با جازه کی وارد باغ شدی ؟

دزد که از طرفداران مکتب جبر بود با کمال خونسردی گفت : بنده خدا ؛ بخواست خدا ؛ در باغی که خدا آفریده وارد شده ، و از میوه آن باغ باراده و مشیت خدا ، و بدون آنکه اراده ای از خود داشته باشد ، چیده !

باغبان باهوش که از این منطق سخت عصبانی شده بود دزد را گرفت و محکم بدرخت بست و چندتر که آبدار از درختی چید و بجان او افتاد ، فریاد دزد بلند شد ، آخر بی انصاف چرا اینطور میزنی ؟ باغبان گفت : بنده خدا ، بخواست خدا ، دزد خدارا بدرخت خدا بسته و باراده و مشیت خدا بدون آنکه از خود اختیاری داشته باشد او را میزند ! ... و باین ترتیب وجدان خفته او را بیدار کرد .

(در شماره آینده درباره «تفویض» که نقطه مقابل جبر است ؛ و نتایج هر یک از این دو مسلک ، و راه سومی که در میان این دو قرار دارد بحث خواهیم کرد) .